

بدایع نگار

استاد فاضل محترم آقای حسین سعادت نوری در سلسله مقالات مشروح و مبسوط و متبعمی که برای روشن شدن تاریخ ، دزمجله شریفه یغما راجع به حاجی میرزا آقاسی درج می فرمایند ، بمناسبت موضع ، قسمت هائی از کتاب « دستورالاعقاب » را گذاشته و توضیحاتی راجع به مرحوم بدایع نگار داده اند . پاره از تألیفات آن مرحوم را ذکر کرده و در ذیل صفحه از این جانب خواسته اند که در خصوص سایر تألیفات نیای خود ، همچنین القاب مرحوم بدایع نگار برای استفاده ایشان ، و همچنین سایر خوانندگان مجله شریفه یغما اگر توضیحاتی دارم بنویسم . امثالالامر بسرای تکمیل آن سلسله مقالات این توضیحات را ضمیمه می نماید . اولاً :

این جانب هرگز نشنیده ام که مرحوم بدایع نگار قبلاً به لقب مدایع ملقب بوده ، و در جزو نوشتجات آن مرحوم هم چیزی که مؤید این اظهار باشد ندیدم ، مدایع نگار قطعاً شخص دیگری بوده . ثانیاً :

الف . کتاب « دستورالاعقاب » که منحصرأ راجع به سبک مخصوص و اسلوب بدایع حاجی در زمامداری است (نه تاریخ ایران در دوره حکومت او و نه تذکره احوال شخص و شرح وقایع زندگانی او) اثری است بسیار ارزنده ، زیرا ظاهراً قبل از مؤلف محترم آن هیچکس از نویسندگان ایرانی باین سبک چیز ننوشته است مگر رساله مجدیه مرحوم حاجی میرزا محمدخان مجدالملک و چون رساله مجدیه در سال ۱۲۸۷ قمری نوشته شده و تاریخ تألیف آن ۲۷ سال بعد از دستورالاعقاب است (۱۲۶۰) ، شاید مؤلف رساله مجدیه بآن نظر داشته و در هر صورت در زبان فارسی این اولین کتابی است که باین اسلوب نگارش یافته . و این که ملاحظه فرموده اند کلمات مستهجن حاجی در آن کتاب تکرار شد از این باب است نه اینکه رعایت عفت قلم نشده باشد .

دستورالاعقاب از مؤلفات مرحوم بدایع نگار نیست ، بلکه تألیف میرزا محمد مهدی نواب پدر بدایع نگار است و این نکته از مطالعه و دقت در همان مقالات مندرجه هم معلوم می شد زیرا وفات بدایع نگار بتصریح کتاب منتظم ناصری مندرجه در همان مقاله ۱۵ ربیع الاول سال ۱۲۹۹ قمری بوده و تاریخ تحریر رساله دستورالاعقاب سال ۱۲۶۰ ؛ و مؤلف محترم تصریح کرده که در آن تاریخ پنجاه ساله بوده و شنیدیم که مرحوم بدایع نگار عمر طولانی نزدیک صد سال کرده باشد ، گذشته از آنکه سبک نگارش پدر هم در کتاب دستورالاعقاب بهیچوجه با اسلوب نگارش پسر در تاریخ قاجار تطبیق نمی کند .

از کتاب دستورالاعقاب دو نسخه در منزل ما بود که یکی را مرحوم حاجی محتشم السلطنه اسقندیاری از پدرم خواست و برای او فرستاد . نسخه دوم را مرحوم عبدالحسین هزیر برای استفاده در تاریخی که راجع به دوره قاجاریه در دست داشت با چند فقره دیگر از تألیفات خطی مرحوم بدایع نگار که شرح آنرا میدهم از اینجانب بامانت گرفت و متأسفانه چند روز بعد واقعه قتل آن مرحوم اتفاق افتاد و ورثه او آن کتابها را با سایر کتب مرحوم هزیر به کتابفروش فروختند و دانشگام خریداری کرد ، حال آن کتاب و تاریخ قاجار تألیف بدایع نگار و چند فقره کتاب و رساله دیگر

- متعلق باین جانب است در جزو نسخ خطی در تصرف کتابخانه دانشگام است هر کس بخواهد باید بآنجا مراجعه نماید .

ب - تاریخ دوره قاجاریه تألیف مرحوم بدایع نگار ، در دو جلد، از ابتدای روی کار آمدن فتحعلیخان قاجار در دستگاه شاه طهماسب صفوی و قتل او بتحریریک نادرشاه و عدلیان و طغیان پسرش محمدحسن خان در دوره کریمخان نازمان حیوة مؤلف قسمتی از آن بخط مرحوم کلهر است، و تمام این کتاب از ابتدا تا انتها مسجع است، و چون قسمت هائی از کتاب «دستورالاعقاب» را راجع بزندگانى حاجی گذاشته اند ، برای این که شمه از قضاوت تاریخی مؤلف تاریخ قاجار و همچنین نمونه از سبک انشاء مرحوم بدایع نگار در دست باشد از روی پیش نویس ناقصی که فعلاً در دسترس من است و قسمت هائی از آن را بدایع نگار بخط خود تصحیح کرده چند سطری در اینجا میگذارم :

دیس از واقعه قتل قائم مقام پادشاه غازی بحکم ارادت خاطر و عنایت جبلی جزئی و کلی نظم ممالک و امن مسالک را در کف کفایت وال ایالت جناب حاجی گذارد ، و او در وضع مجاری ملک و عقد قواعد دول ، و حل معاهد امور ، سیرتی تازه و رسمی بدیعی نهاد . و در رزائل نفس ، و ذمائم اخلاق ، و غلبه شره ، و معاوحت هوی توفیر فرود و باسؤسلوک ، و قبیح سخن ، و ردائت قول ، و دنائت طبع ، قلوب ایام و ارامل ، و خاطر اعانم و امائل بخت و هیچکس از زخم زبان و جرح لسان او مأمون نماند ، و در منصب حکم ، و سوءاستبداد ، پای از حد اعتدال به بسی مسافت فراتر نهاد . نقد سره صدق و راستی - که سرمایه مروت و وفا ، و پیرایه صفوت و صفا جز آن نتواند بود - در زیر بساط تمویه و تزویر بنهفت ، و زرق و شعوذه که از دیرباز در خلوت خاطر و صمیم قلب نهفته بود آشکار کرد . سبحان الله در مشتی خاک او چه مایه فتنه بود بعث نهاده بودند ، و بادوروزه عمر او تا چه غایت حرص و شره دفروده . گوئی خاک موسی بود که گنج قارون فرور بردی یا آتش یوشع بود که بر خشک و نرابقا تکریدی ، یا باد نمود بود که بر صالح و طالح نبخشیدی ، یا آب عرم بود که خراب و آباد از بیخ و بن بر کنیدی . فوجی پیوندوغواشی را مهاجر خواند و جمعی بیگانه و حواشی را انصار نامید ، و بیشتر ممالک ایران این دوفرقه را مسلم داشت ، و ارتفاع ولایات و منال دیوان برایشان تفرقه کرد . و هنالك ابتلی المؤمنون و زلزله و از زلا شدیداً . و جز این دو طایفه هر که را ایالت خطه میداد و یا استیفاء عملی می فرمود نخست مبلغی خطیر بر آئین نوا بر او الزام می کرد و مسببان جافی بر میگماشت تا به ارهافی هر چه تمام بر از او می ستند و چون نیک روشن می شد اضعاف آن در وجوه اطعام و رواتب اتباع او فراهم شدی ، هماناروزی دوبر نیامدی که تویق عزل او می نگاشت و بر ایالت آن ملک بنام دیگری نامه می داد ، و از این سبب ضباط و عمال را مجال وقوف و ماسکه سکون نمائی ، و هنوز عمل راروز ارتفاع نبود که خطوط اطلاق روان میداشتند ، و بر مال رعیت همی تاختند و از میسور و مسور روی نمی تافتند ، چنانکه دلها بر آتش آن محنت می گذاخت و خونهاد عرق حمیت می جوشید و در هیچ زمین بسار نبود ، و در هیچ تن اختیار نماند ، و ممالک ایران به اسرها و بران گشت و خانهای قدیم و دودهای کریم را وقع برخاست . اهل حرث و زرع متفرق گردیدند ، و مردم غنی و خواجگان متمول وطن مألوف و مسکن معهود باز گذاشتند . جملگی معاملات دیوان بر تنی چند ارانمه و مجوس مقصور گشت ، نفایس

امتنه و ذخایر اطلاق بسائمنی بخش و دراهمی معدود از مردم ایران همی خریدند ، و باعثضاد دیگر دول بابهایی گران و ثمنی خطیر بدیوان اعلی همی فروختند ، و هر سال احمال و انفال به مسقطالراس و خانه نماه خویش روان می داشتند . لاجرم ارتفاع ممالک نقصان یافت ، و خزانه ملك تهی ماند ، و بسی مردم را مسكّه عیش و بلفه حیوة نایاب شد و هر که رافی الجملة تروئی بودی از بیم سطوت او با دول دیگران زبان می داد و خط امن و نامه امان می گرفت ، تا باعثضاد آن از شر خصومت و بیم معادات او بیاسودی ، و در كنف امن و ساحت راحت بزیستی .

و از اتفاقات سخت بلند و اختر مسمود او آن بود که پادشاه غازی را در این ده و اند سال وجعی مزمن دامن گرفت ، و مقاسات رنج و مكابدت الم خاطر اقدس را از مدافعت سوانح ملك و مراقبت مرضی خلق مصروف داشت ، و او خود بنفس موحد و شخص مجرد كافل مهام سلطنت و حامل اعباء خلافت بود ؛ و با كمال مكنت و ثروت ، و جمال اهبت و روعت ، و كثرت ضیاع و عقار ، و منجاری و انهار ، و اجتماع اسباب جاه و جمال ، و استیعاب مغایل حشمت و اجلال ، بجائی رسید و مقامی یافت که عبرت روزگار آمد و خبرت مردم هوشیار گشت .

و مادر این نامه همایون از بدع منكر ، و رسوم مذموم او ، بر همین قدر اختصار جستیم و بر سبیل نموداریاد کردیم . اگر چه طایفه از بی خردان در قفاخر ده گیرند ، و در آئین مردمی بنستایند ، و بر این شمانت ملامت کنند که در خور طبع کریم و نفس همیم نباشد برگزیده افسوس خوردن ، و نام بزرگان بزشتی بردن ، و عز جاه و شرف اقبال ایشان مرعی نداشتن ، چه هر کس رشته خویش بخواهد گشودن ، و کشته خویش بخواهد درودن ، و ندانند که بزرگی با عدل و داد است و مردمی بصدق و سداد ، در آئین مجید و شرع انصاف کجا روا باشد که ملك جهان فراهم خواهند و کار جهان درهم ، در هیچ روی آب نجویند و در هیچ چشم خواب ، در هیچ کام کام نپسندند و در هیچ تن آرام . و هر ایینه سزای اینگونه مردم چه باشد مگر آنکه نام ایشان بر روزگاران بزشتی بر آید و بدان سرای جز چنین ملهوف و نفیر مظلوم بدرقه نباشد ، و جز آتش دورخ فروزان پذیره نه بینند . اولئك الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یقترون لاجرم انهم فی الاخرة الا خسرون . »

و با این بیان عقیده رجال معاصر حاجی میرزا آفاسی در حق او و قضاوت تاریخ روشن شد . و هر ایینه اگر این دو کتاب که بسکی بخامه پدر و دیگری بقلم پسر نگارش یافته نبود که هر دوی آنها در زمان او حیوة داشته اند و کردار و رفتار حاجی را برای العین دیده و با چشم عبرت بین طرفد بازیهای چرخ بوقلمون را بروزگار او شاهد بوده اند ، و بادانشی کامل و عدالتی شامل ، و غرضی معدوم ، و انصافی معلوم ، با مقایسه با زمامداران قبل و بعد در حق او قضاوت کرده اند باز هم نتیجه سدارت نوبت او را از سیر حوادث تاریخی و بررسی علل و موجبات وقایع اتفاقیه میتوانستیم معلوم نمائیم .

سبحان الله مردی دستار بر سر و نعلین بیا از بلده ابروان برخاسته تا در نمریز معلمی اطفال را پیشه خود سازد . همین مرد در طهران محرک اصلی قتل ولی نعمت خود قائم مقام بوده ، و بلافاصله

پس از او بمقام صدارت رسیده و شخص اول ایران خود را نام نهاده (جاداشت که حتی نام بالاتری انتخاب می کرد زیرا شخص دوم و سومی هم در دوران او وجود نداشته)، و نزدیک چهارده سال بدون رقیب و منازعی در این مقام مانده و به شخص موحد و نفس مجرد با استبدادی هر چه تمامتر و سوء سلوکی از اندازه بیشتر مرجع همه امور بوده و حاکم بر جمهور. هر چه خواسته کرده و هر قدر توانسته انباشته. بدون احساس هیچگونه مسئولیتی در نفوس و اموال مردم مداخله و باراده مطلق خود حکومت کرده. نتیجه زمامداری او این بوده که ایالت هرات عملاً از ایران جدا شده، و در بازبهای سیاسی نزد همسایگان شمالی و جنوبی همه جا فریب خورده، و همه وقت شکست نصیب او بوده، و وقتی که از مقام صدارت اطراد و از مملکت ایران از عجاج شده، ایرانی ویران، و مردمی عربیان، و خزانه تهی، و طرق و معابری منوش و گردن کشانی در غالب ایالات و ولایات باقی گذارده، اما خود حاجی بانینکه حقوق قبول نکرده يك هزار و چهارصد و هشتاد و چند فریه بیرون از قصور و نقود و اناث البیت از خود گذاشته که همه را از او گرفته اند و جواز خروج او را داده اند. و باللمعجب که در عصر ما مرحوم عبدالله مستوفی از او به نیکی یاد کرده، و سلسله مقالات نویسنده محترم هم این تصور را بخاطر خواننده می آورد که هر اینه میخوانند قضاوت تاریخ را در حق او تعدیل نمایند، و کیست که نخواهد از یک رجل سیاسی که در کشور او دارای عالی ترین مقام بوده و حالا بیش از یک قرن است که فوت شده به نیکی یاد نماید مگر اینک کردار و رفتار و اعمال او این اجازه را ندهد.

باز میگردیم به تألیفات مرحوم بدایع نگار.

یکی دیگر از تألیفات او کتابی است موسوم به عبرة للتأخرین و عبرة للناظرین. این کتاب در سال ۱۲۸۰ هجری تألیف شده و راجع به حادثه فاجعه قحطی است که در آن سال در ایران اتفاق افتاده و منجر به سقوط میرزا یوسف مستوفی الممالک از صدارت ایران گردیده. برای اینک معلوم شود مؤلف کتاب تاریخ قاجار دارای چه افکاری بوده و در قضاوت های خود تا کجای راه عدالت را میپیموده چند جمله از آن کتاب در اینجا نقل می شود:

« سلطنت ایران راهم از عهد نخست و روزگار قدیم بر اصلی معین و قاعدتی مبین نهاده اند و هنوز بر سیره اجحاف و رسوم جاهلیت همی رود. معالم علوم مدروس است و شوارع آداب مطموس، و آئین تربیت نوع مهمل، و سر رشته امور ملک غالباً در دست مشتی جوانان جلف و عوانان جافی بوده است. همه خود ستای، خویشتر آرای، باوه گوی، گرافه جوی، غارتگر آوارگان، خانه برانداز بیچارگان، مفناطیس دست رنج بیوه زنان، شوخ چشمان محیل، مالداران بخیل، بدان مثابت که هنوز آحاد ملت و افراد رعیت بزرگان مملکت و اعیان دولت را ظلمه خوانند، و هر دولت و ملت را که بر این مایه مابینت باشد امید فلاح و صلاح از آن نتوان داشت. »

و در جای دیگر در همان کتاب شرایط زمامداران را اینطور تعریف کرده.
خداوند ملک و سزوار حکم آن تواند بود که با همه فزونی با خلق خدای قسطاس عدل نهد. و با همه برتری خویشتر را از جمله فروتر بیند. همان رجحان و فزونی که خویشتر را طلبد دیگران را ایثار کند. و با بندگان خدای شرع مواسات بکار برد. و با همگان از در مساوات در آید. و همت بر تربیت نوع گمارد. و سیره وحش و آئین

جاهلیت از میان برگیرد . و کمالات صوری و صناعات اکتسابی را نیک اعتبار کند .
و فضائل معنوی و مواهب الهی را مهمل نگذارد .

این کتاب بخط مرحوم میرزارضای کلهر در نزد ابن‌جانب است و از خداوند توفیق میخواهم
که بتوانم آنرا با چاپ افست تقدیم دوستداران زبان و خط فارسی بنمایم .
چون کتبی که مرحوم بدایع نگار تألیف یا تصحیح نموده در حیوة خود بچاپ رسانیده :

تصحیح و چاپ شرح ابن‌ابی‌الحدیید بن نهج البلاغه .

تصحیح و ترجمه شرح قاموس اللغة ..

تصحیح و چاپ دیوان قصائد و غزلیات سنائی .

کتاب فیض الدموع در تاریخ واقعه کربلا بخط کلهر .

این کتب را مرحوم بدایع نگار شخصاً و بدون داشتن همکار و منشی و مترجم
تألیف و تصحیح و ترجمه کرده و با سرمایه شخص خود بچاپ رسانیده ، و حسبه لله و طلباً المرئنه ،
تمام یکگز از جلد که از هر کدام چاپ می کرده وقف نموده که بین طالبان علم و علاقه‌مندان بآن
کتاب رایگان توزیع شود . در موقعی که من طفل بودم در منزل ما دوسه بالاخانه از سطح تاسقف
مملو از این چهار کتاب بود که عمر بدایع نگار و فائز کرده بود آنها را توزیع نماید ، و اصحاب علم
و ارباب حاجات میآمدند و پدرم بآنها میداد . (مقایسه کنید همت مردمان آن عصر و زمانه را با
بادوران خودمان) فعلاً از هر کدام از این کتب فقط یک نسخه در نزد اینجانب باقی مانده .

کتاب شرح نهج البلاغه متجاوز از یک هزار صفحه بقطر رحلی و دارای مقدمه باین شرح است :

چون کتاب مستطاب شرح نهج البلاغه از تألیفات فاضل ادیب متکلم بلیغ
عبدالحمید عزالدین ابی‌حسام دین هبه‌الله بن محمد بن حسین بن ابی‌الحدیید که از اجله
معتزله و فحول افضلیه بغداد است در استیفاء مباحث کلام و مکارم اخلاق و مقامات عارفین
و فنون اشعار و شجون آداب و مواظب بلغا و کلمات فصحا و تواربغ و انساب و رسوم جاهلیت
و سیرت اعراب ، نسختی بارع و تألیفی معجز بود و انشای این کتاب از جهت طول ذیل و کثرت
کتابت همه کس رامیسر نبود مگر بخطوط مختلفه و مدت متمادی چنانکه در دار الخلافه
طهران که امروز سواد ممالک ایران است ، و مجمع اهل فضل و محط رجال بیش از
نسختی چند معدود یافت نمیشد آنها چنان مفلوط و مقشوش که اصلاً فایده‌تی بران مترتب
نمیکشت و کسی را از آن بهیچگونه تمتع نبود . براین جمله این بنده بدایع نگار
دولت علیه ایران ابراهیم منشی رازی ملقب به نواب را نصب العین خاطر و وجهه‌القلب
اهتمام آمد که این کتاب مستطاب را در دارالطباعة طهران طبع کند و مر این دولت جاوید
را بروزگار ذکری جمیل و اثری محمود باقی گذارد و نسختی چند که در دار الخلافه
یافت میشد بدست آورد ، و بیرون از جزوی چند که در صحبت یک دوازده اهل فضل و طلبه
علم تصحیح یافت چون همه کس را چنانکه باید تمکن فهم معانی و تتبع در وجوه املا بود
خود این بنده در تصحیح و تنقیح آن طلباً المرئنه الله و تقرراً بالی و لیه بسی رنج برده و
وقت عزیز و عمر گرامی مستغرق این مهم داشت و در وجوه مخارج آن مبلغی کزاف
ملتزم گشت تا بحمدالله تعالی در مدتی اندک صورت اتمام یافت و مطبوع اهل علم و ارباب
فضل و بزرگان عهد گشت و سعی این بنده ضایع نماند . و اگر مردم فاضل در این

کتاب نیک بنسکرند و باد بکر کتب که با مداد و قلم نگاشته شده بسنجند هر اینه مراتب رنج و شکنج این بنده در تصحیح این کتاب همه را مشهود آید و سعی این بنده مشکور افتد و با این همه از مکارم اختلاق و محامد آداب خداوندان فضل چشم آنست که اگر بر خطا و سهوی از این بنده و یا از نگارنده و باطبع نماینده و قوف یابند از هر سه گان از روی عفو و اغماض چشم فرابوشند و خرده نگیرند .

و من ذا الذی رضی سجایاه کلها کفی المرء لبیان تعد معاویه .

و در آخر کتاب

الحمد لله وله المنه که کتاب مستطاب شرح نهج البلاغه که از جهت طول ذیل و کثرت کتابت بیشتر مردم هنرمند از فواید آن محروم بودند و همه کس را مکنت اقتناص شوارد و اقتباس فرایند آن نبود سعی و اهتمام بنده در گاه بدایع نگار دولت علیه ایران محمد ابراهیم بن محمد مهدی الطهرانی الملقب به «نواب» حسن استنساخ و مزید تصحیح یافت و در ماه ربیع الاول از سال ۱۲۲۰ شروع گشت و در ربیع دیگر از سال ۱۲۷۱ در دارالخلافه طهران مطبوع افتاد .

در مقدمه کتاب فیض الدموع نوشته شده .

« بحمد الله والمنه کتاب مستطاب فیض الدموع که نسخه آفرینش سخن و اسوه مهره فن انشاء و نامه نگاران کهن تواند بود از املا و طبع و انشاء خاطر نقاد سخن و عالم معانی ملک الکلام ذوالبیانین جناب محامد نصاب بدایع نگار دولت جاوید مدار مقرب الخاقان میرزا محمد ابراهیم نواب طهرانی ادام عزمه العالی بحسن مراقبت و بمن اهتمام خود جناب معزی الیه در سال ۱۲۸۶ هجری در دارالخلافه طهران حفت بالامان بخط احقر عباد محمد رضای کلهر مرقوم و بزینت طبع در آمد و از جانب ایشان در وجوه مغارج و مصارف آن بهیچوجه مضایقه و درینج نرفت و حسبه لله و طلبا المرزاه صورت اتمام یافت . »

بقیه دارد

تجریش دهم آبان ماه ۱۳۴۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

حسین نواب

پرتال جامع علوم انسانی